

# قانون اساسی ایران:

## جامدها & جاهل‌ها!

نوشته دکتر شمس‌الدین عالمی

حاکمیت از دیدگاه قانون اساسی عبارتست از قدرت تصمیم‌گیری در چهارچوب قانون اساسی، در زمان غیبت کبری حکومت، جمهوری است بدین معنی که متکی به آراء مردم ایران (حکومت اکثریت) است. در دموکراسی‌های دیگر نیز حکومت با اکثریت است و اقلیت را تحمل می‌کنند.

ولی قانون اساسی ایران بدون قید و شرط، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را منع کرده است اسلامی است، بدین معنی که قانون اساسی‌اش قانون اسلام است.

برای روشن شدن مطلب ناگزیریم به گذشته نزدیک حکومت در ایران اشاره کنیم. استاد مرتضی مطهری در اسلام و مقتضیات زمان می‌گوید: «مشروطیت که به ایران آمد مردم را به دو قسم منقسم کرد: گروهی طرفدار مشروطیت و گروهی طرفدار استبداد. نه تنها سیاسیون بلکه روحانیون نیز منقسم شدند. آنهم روحانیون بزرگ، در حوزه‌های علمیه، فضلا و مدرسین طلبی را که طرفدار مشروطیت بودند از خود نمی‌دانستند، کار به جایی کشید که هر دسته گروه دیگری را تکفیر می‌کرد. واقعاً فتنه بزرگی در دنیای روحانیت بوجود آمد. مرد بزرگی مثل آخوند خراسانی یکی از بزرگان علمای شیعه بوده است، می‌شود گفت مدرسی به خوبی مرحوم آخوند نیامده است. حوزه درسی هزار و دویست نفری داشته است. شاید سیصد نفر مجتهد مسلم پای درس این مرد نشسته‌اند. ایشان فوق‌العاده مرد با ایمان و با تقوایی بوده است. در اینکه این مرد منتهای حسن نیت داشته است شکی نیست.

در رأس مخالفین یک فقیه بسیار بزرگی بوده است مثل مرحوم سید کاظم یزدی که در فقاقت کم‌نظیر بوده است. کسانی که با مشروطیت مخالف بودند می‌گفتند به اصطلاح

پیامبر مبین احکام است بعد از خودش تعیین کرده است چه کسی احکام را بیان می‌کند، با این تفاوت که پیامبر احکام را از وحی الهی می‌گرفت ولی شخص بعد از او باید احکام را از پیغمبر گرفته باشد. از طریق تعلم پیغمبر احکام را می‌داند و او باید مرجع باشد. مقام پیامبری یک مقام شخصی است نمی‌تواند کلی باشد. ولی مقام قضاوت و حکومت می‌تواند کلی باشد یعنی پیغمبر اینجور می‌گوید که بعد از من هر کس دارای فلان صفات باشد می‌تواند قاضی باشد. ما که شیعه هستیم می‌گوییم که شرط اول قاضی این است که مجتهد باشد یعنی تخصص فنی داشته باشد. اگر کسی ادعا کند من مفتی هستم فتوی می‌دهم شما عمل کنید، شما باید حساب کنید ببینید صلاحیت بیان احکام الهی در این شخص هست یا نه؟ اگر دیدید عادل است و از فقهائی است که می‌تواند خودش را نگهداری کند، مالک نفس خودش است، نگهدار دین است، از هوی نفس جدا و مطیع امر مولایش است، آنوقت شما بدانید که او لیاقت مقام مقدس مرجعیت فتوی دادن را دارد.

در مسأله وضع قانون آیا غیر از خدا کس دیگری حق وضع قانون دارد یا نه؟ اگر بگویید در مقابل قوانین الهی، خیر. ولی اگر بگویید با استفاده از حقی که قانون خدا داده است قانون وضع بشود این مانعی ندارد.»

خوشبختانه وضع قانون را قوانین اساسی ما با رعایت موازین اسلامی تجویز کرده است، بنابراین وضع قانون امروز با موافقت فقهای شورای نگهبان بلاشکال است.

استاد می‌گوید: «مطلب دیگر مقام حکومت است که اسلام برای آن شرایطی قرار داده است، آن شرایط که محقق شد اسلام اجازه داده است، یعنی حکومت و حاکمیت به یک معنی آنطور که خوارج می‌گفتند خدا باید خودش میان مردم حکومت کند، این سخن

مشروطه مشروعه نیست و نخواهد آمد مانند شیخ فضل‌الله نوری.

ما مطلب را از زاویه بخصوصی می‌خواهیم مطالعه کنیم، یعنی آن را از عوامل خارجی تفکیک می‌کنیم (روس - انگلیس)، ایران آن روز مستعد مشروطیت بوده یا نبوده (مطرح نیست). فرض کنیم کشوری که مردمش می‌فهمند و عوامل خارجی وجود ندارد و سوءنیتی در کار نیست آیا مشروطیت با قانون اسلام انطباق دارد یا نه؟

مملکت احتیاج دارد به یک سلسله تصمیمات و احتیاج دارد به حکومت. اگر بگوییم خیر اساساً وجود هیأت مدیره یا مدیر نباید با خطا است. هم مشروطیت را رد کرده‌ایم و هم استبداد را، اصولاً مملکت که دین داشته باشد دین مردم را از اینکه حکومت داشته باشند، بی‌نیاز می‌کند. این همان حرفی است که خوارج می‌گفتند (لا حکم الا لله).

در نهج‌البلاغه حضرت علی در مورد این سخن می‌فرماید: کلمه حق پیراد بهالباطل. وجود قانون ولو دینی کفایت‌کننده از اینکه با رعایت قوانین کلی اسلامی قانون وضع کنند نمی‌باشد. در زمان حیات پیامبر اسلام پیامبر مدیر اجتماع یعنی حاکم مردم بوده است، پیامبر علاوه بر پیامبری و حکومت، قاضی نیز بوده است. این سه مقام هر کدام به نحوی بعد از پیامبر به شخص دیگری منتقل می‌شود.

غلط است».

شرایط حکومت مقرر در اسلام در زمان غیبت کبری همانست که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به نحو دقیق معین و مشخص شده است. به همین جهت حکومت را در جمهوری اسلامی از دیدگاه قانون اساسی قدرت تصمیم‌گیری در چهارچوب قانون اساسی تعریف کرده‌ایم.

اصل پنجاه و ششم قانون اساسی می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست» و هم او، انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند. بنابراین حاکمیت یک حق الهی است که به انسان اعطاء گردیده و مردم ذیحق می‌باشند و به صراحت اصل مزبور ملت این حق خداداد را اعمال می‌کند و لا غیر. پس حکومت ایران حکومت کاملاً دموکراسی و ملی است. دیگر سلطنت موهبت الهی نیست که به شاه یا دیگری ودیعه داده شود.

بنیانگذار جمهوری اسلامی حکومت دموکراسی ملی را در زمان غیبت امام بنیاد نهاده است و مشروطه مشروعه تحقق یافته است و به فتنه بزرگ دنیای روحانیت نیز خاتمه داده شده است.

باید توجه داشت که قانون مشروطیت یک قرارداد متارکه جنگ بین روحانیون طرفدار مشروطیت و مخالف مشروطیت - شاه - مردم بوده است که هر کدام فرصتی یافتند آنرا نقض کردند. ولی قانون اساسی جمهوری اسلامی با همه‌پرسی ملت ایران (به شمول مردم و علمای اسلام) استقرار یافته.

در مشروطیت حق حاکمیت بین مجلس شورا و شاه و علما تقسیم شده بود و هر کدام سهمی داشتند. در جمهوری اسلامی حکومت حق فرد فرد مردم شناخته شده و بین هیأت حاکمه تقسیم نشده است.

آنچه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است قدرت تصمیم‌گیری در چهارچوب قانون اساسی است نه سلطنت و حکومت افراد هیأت حاکمه.

قانون اساسی برای هیأت حاکمه فقط وظیفه معین و مشخص کرده است نه حق. حق

حاکمیت فقط به ملت ایران تعلق دارد و ملت نیز از طرفی که در اصول قانون اساسی ذکر شده این حق را اعمال می‌نماید نه هیأت حاکمه.

تقاضاهای زمان...

استاد می‌گوید: «برای روشنفکران مسلمان در عصر ما مهمترین مسأله اجتماعی در اسلام مقتضیات زمان است. اسلام دین است و دستوراتش جنبه جاودانگی دارد. اما زمان در طبع خود متغیر است و طبیعت زمان اقتضای

در قرون اخیر بی‌توجهی مسوولین امور اسلامی از یک طرف و دهشت‌زدگی در مقابل غرب از طرف دیگر موجب شد که این توهم پیش آید که قوانین اسلامی برای عصر جدید نارساست».

باید اشاره کنیم که در صدر مشروطیت و دوره‌های اول تقنینیه، علمای شیعه از مکانیسم مزبور استفاده نموده نه فقط در قوانین اساسی بلکه در قوانین مدنی، کیفری، آیین دادرسی بطور کلی به مقتضیات زمان توجه داشته و



بنیانگذار جمهوری اسلامی حکومت دموکراسی ملی را در زمان غیبت امام بنیاد نهاده است و...

مسائل روز را حل کرده‌اند.

تا زمانی که اصل دوم متمم قانون اساسی (اصل طراز) رعایت می‌شد، در قوانین جدید قانونی که مخالف شرع باشد، تصویب نشده است. در اصل مزبور می‌خوانیم: «باید مواد قانونیه مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام (ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت با قواعد موضوعه اسلامیه بر عهده علمای اعلام بوده و هست لهذا مقرر است در هر عصر از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق...» و اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر داشته: «کلیه قوانین... باید بر اساس موازین اسلامی باشد... تشخیص این امر بر عهده

دگرگونی دارد. چگونه ممکن است چیزی که در ذات خود ثابت است با چیزی که متغیر است توافق و هماهنگی داشته باشد؟

حقیقت آن است که در استدلال عدم توافق میان اسلام و مقتضیات زمان نوعی مغالطه به کار رفته است. جاودانگی قوانین اسلام و نسخ‌ناپذیری آن از ضروریات اسلام است، نباید آن را با قابلیت انعطاف که امری مربوط به سیستم قانونگذاری است، اشتباه نمود. قدرت شگرف جویگونی فقه اسلامی به مسائل جدید هر دوره‌ای نکته‌ای است که اعجاب جهانیان را برانگیخته است. از آغاز طلوع اسلام تا قرن هشتم که تمدن اسلامی در حال توسعه بوده و هر روز مسائل جدید خلق می‌شد فقه اسلامی بدون استمداد از هیچ منبع دیگر وظیفه خطیر خویش را انجام داده است.

فقه‌های شورای نگهبان است».

اما از ناحیه مقتضیات زمان مغالطه‌ای که به کار رفته آن است که فرض شده خاصیت زمان آن است که همه چیز حتی حقایق جهان را نیز فرسوده و کهنه نماید و حال آنکه آنچه در زمان کهنه و نو می‌شود ماده و ترکیبات آن است و حقایق آن ثابت و لایتغیر است.

اسلام راه است (صراط مستقیم) نه منزل و توقفگاه و غلط است که بگوییم اگر منزل‌ها عوض شود راه هم باید عوض شود.

در هر حرکت منظم دو عنصر اساسی وجود دارد: عنصر تغییر مواضع که متوالیاً صورت می‌گیرد: راه و مدار حرکت. از اینرو ما اگر بخواهیم درباره اسلام و مقتضیات زمان قضاوت کنیم تنها راه این است که با معارف اسلامی آشنا شویم و روح قوانین اسلامی را درک کنیم و سیستم قانونگذاری را بشناسیم تا روشن شود که آیا اسلام رنگ یک قرن معین را دارد یا از مافوق قرون و اعصار وظیفه رهبری و هدایت و سوق دادن بشر را به سوی تکامل بر عهده گرفته است.

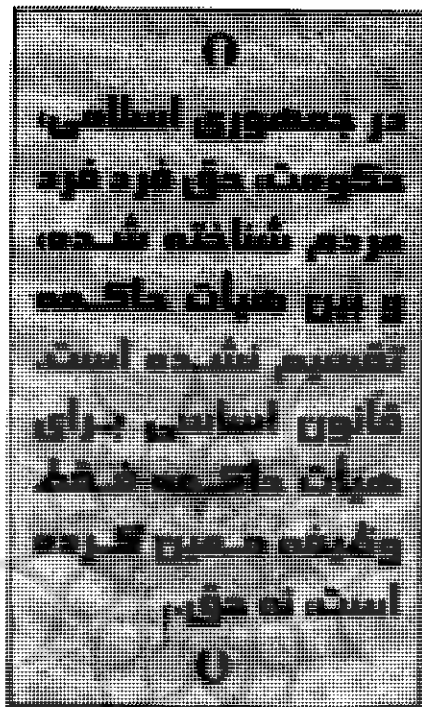
تغییراتی که پیدا می‌شود (تقاضاهای زمان) دو نوع است: یکی صحیح و دیگری ناصحیح. اگر از ما پرسند آیا با تغییراتی که از زمان پیدا می‌شود باید هماهنگی کرد یا مخالفت؟ باید جواب دهیم انسان موجودی است که می‌تواند تقاضای زمان را در جهت خوبی یا بدی تغییر دهد. با تغییراتی که در جهت بدی هست باید مخالفت کرد.

بعبارت دیگر احتیاجات فردی و اجتماعی بشر بر دو قسم است. بعضی ثابت است و بعضی متغیر؛ ما در این رابطه باید در دو جبهه جنگیم و با دو دسته طرف هستیم. یک دسته کسانی هستند که به احتیاجات متغیر اعتقاد ندارند و همه احتیاجات بشر را در تمام زمانها ثابت فرض می‌کنند که نام آنانرا جامدها می‌گذاریم. دسته دیگر افرادی هستند که آنانرا جاهل می‌گوییم، اینها همه چیز را تغییرپذیر می‌دانند. به نظر جامدها در مقتضیات زمان چیزی که باید وضع خودش را به تبع زمان تغییر دهد، وجود ندارد. و طبق نظر جاهل‌ها، هیچ چیزی در عالم وجود ندارد که در همه زمانها یکنواخت و ثابت باشد.

اکنون سؤال دیگری پیش می‌آید که کدام

تغییرات را باید به حساب ترقی و اعتلاء بگذاریم و کدام را به حساب فساد و انحراف؟ مقیاس چیست؟

عقل برای انسان راهنمای خوبی است؛ بشر به حکم عقل راه صحیح را طی می‌کند و به حکم جهالت و هوی پرستی و اشتباه، راه انحراف را طی می‌کند. مقیاس دیگر آنست که ببینیم پدیده‌هایی که در زمان بوجود می‌آید چه



عواملی باعث بوجود آمدن آنها شده است. یعنی عامل پدیده مورد نظر کدام استعداد از استعدادهای گوناگون انسانی است و برای چه منظوری بوجود آمده و چه آثاری دارد؟ محصول عقل و علم بشر است یا چیز دیگری دخالت کرده است؟

در مسأله انطباق اسلام با مقتضیات زمان دو جریان مخالف که هر دو غلط بوده است در تاریخ اسلام همیشه وجود داشته است؛ یک جریان افراطی دخل و تصرفهای بی‌جا در دستورهای دینی بواسطه یک خیالات و ملاحظات کوچک که اسم آن را جهالت گذاشته‌ایم و جریان دیگر توقف و جمود که بر خلاف منظور و روح اسلام است. این جمود از ناحیه دوستان محتاط بوده است ولی احتیاط‌هایی که صد در صد بر ضرر اسلام تمام

شده است.

محور فعالیت بشر احتیاج است. یک سلسله از احتیاجات ثابت و لایتغیر است. بشر باید به روح خودش نظام بدهد و به اجتماع خودش نظم دهد. نظام کلی در تمام زمانها یکی است ولی انسان برای تأمین احتیاجات به یک سلسله ابزار و وسایل نیاز دارد که در هر عصر و زمانی فرق می‌کند و در ابتکار خود بشر است. دین به وسیله کاری ندارد. تعیین وسیله تأمین احتیاجات در قلمرو عقل است.

از خصوصیات دین اسلام این است که همیشه روی حاجت‌های ثابت انسان مهر ثابت زده است؛ اما حاجت‌های متغیر انسان را تابع حاجت‌های ثابت قرار داده است.

می‌گوییم هیچ شکلی در دنیا باقی نمی‌ماند اما قانونی که برای یک شکل وجود دارد تغییر می‌کند؟ نه. یک قوانین ثابت جهانی است که از اولی که دنیا بوده است تا آخر این قوانین بر دنیا حکومت می‌کند مانند قانون جاذبه عمومی که خودش یک قانون ثابت است. قرآن قانون است. بحث روی قانون است. اگر کسی بگوید کاغذهایی که خطوط و آیات قرآن روی آن نوشته شده است، کهنه نمی‌شود، می‌گوییم کاغذ جسم است کهنه می‌شود ولی قرآن حقایق را بیان می‌کند و قوانینی را بیان می‌کند که کهنگی‌پذیر نیست ولی قانون اگر حقیقت باشد همیشه باقی است و اگر مطابق با واقع نباشد از اول هم درست نبوده است. مواد عالم کهنه می‌شود چه ربطی به حقایق عالم دارد.

بنیانگذار جمهوری اسلامی با شناخت صحیح اسلام واقعی بعنوان یک فلسفه اجتماعی و تفکیک واقعیات ناشی از تکامل علم و صنعت از پدیده‌های انحرافی مقتضیات زمان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته است، به جهالت و توقف و جمود که بر خلاف منظور و روح اسلام است خاتمه داده، و می‌گوید: قانون اساسی جمهوری اسلامی قانون اسلام است. پس راه منحصر به فرد راه قانون اساسی است که همه باید در راستای آن حرکت کنیم و جایی برای فتنه و فساد باقی نمانده است.

